

## عقل و دین \*

را داشتند ولی این روشها ناقص بودند. فیلسوفان بعدی ترکیبی از آنها ساختند. بنابراین وقتی می‌خواهیم دربارهٔ ارتباط عقل و دین سخن بگوییم، باید توجه داشته باشیم که مفاهیم عقل، متفاوت است و باید مشخص کنیم که منظور ما ارتباط کدام نوع عقل با دین است. پس از مشخص کردن مفهوم عقل و مفهوم دین باید به ارتباط آنها بپردازیم. آیا منظور ما این است که دین داران از عقل بهره می‌برند یا خیر؟ منظور این نیست. منظور ما ارزشیابی است. ما می‌خواهیم بدانیم طبق این معیارهای عقلی چگونه می‌توانیم از دین دفاع کنیم و اعتقادات دینی را ارزشیابی کنیم.

فرض بر این است که قاضی در اینجا عقل است و متهم، دین. ما می‌پرسیم که طبق ملاک عقل، دین قابل دفاع هست یا خیر؟ دفاعیات ما از دین مثل یک وکیل است. اگر این وکیل توانایی ندارد، آیا باید بگوییم دین غیر قابل دفاع است یا اینکه باید وکیل دیگری را استخدام کنیم.

اما فرض دیگر این است که عقل متهم است و دین قاضی. برای پیشبرد هر دو فرض، باید از دیدگاههای عقل عملی و عقل نظری استفاده کنیم. وقتی به عقل نظری نگاه می‌کنیم، ارتباط تنگاتنگ آن را با معرفت‌شناسی و فلسفه علم می‌بینیم.

هم در غرب و هم در ایران، دربارهٔ عقل و دین بسیار بحث کرده‌اند. سعی من این است که این بحث را به شیوه‌ای جدیدتر مطرح کنم. ابتدا لازم است اشاره کنم که منظور ما از «عقل» چیست؟ مفاهیم مربوط به عقل و عقلانیت وسیع و متفاوت هستند. اگر به همین فرهنگ ایران نگاه کنیم، می‌بینیم که تصورات عامه با تصورات فیلسوفان در این باره اختلاف زیادی دارند و به هیچ وجه یکسان نیستند. همین نکته باعث شده که برخی بگویند ملاکهای مشخص و فراگیر برای عقل وجود ندارد و ما می‌توانیم با معیارهای خاص هر عقیده آن عقیده را بررسی کنیم. این یعنی نسبت‌گرایی، ولی آیا ما ناچار هستیم نسبت‌گرایی را در این قلمرو بپذیریم؟ به نظر من چنین ضرورتی وجود ندارد. ما نباید از تعدد مفاهیم، واهمه‌ای داشته باشیم و به نسبت‌گرایی پناه ببریم، چرا که هر چند این مفاهیم و این ملاکها متفاوت و متعدد هستند، اما وجوه مشترک نیز دارند و اساساً خود این تفاوتها می‌توانند مورد بحث قرار گیرند. اشکال چندانی هم ندارد که ما یک مفهوم را بپذیریم و بعد بر اساس آن قضاوت کنیم. مثلاً می‌توان با مفهوم عقلانیت «الف» آغاز کنیم و ببینیم که بر طبق همان مفهوم در مبانی «الف» اشکال ایجاد می‌شود یا نمی‌شود و اگر می‌شود، این اشکال در مفهوم عقلانیت «ب» وجود دارد یا خیر؟ گاهی می‌بینیم که یک دستگاه فکری طبق همان معیارهای خودش اشکال دارد. وقتی این را کشف کردیم، لازم نیست که آن را رد بکنیم. چون چه بسا که اشکالات دستگاههای دیگر بیشتر است. پس یکی از راههای ارزشیابی، بررسی هر مفهوم بر اساس معیارهای خود آن مفهوم است. روش دیگر این است که از «دیالکتیک» و از «گفتگو» بین آنها استفاده کنیم و ببینیم که آیا اینها می‌توانند اشکالات یکدیگر را برطرف کنند؟ و اگر این حادثه اتفاق افتاد، از آن چه چیز حاصل خواهد شد؟ در تاریخ از همین روش استفاده می‌شود. رواقیون و ارسطوئیان در یونان باستان، روشهای خاص خود

در معرفت‌شناسی در مباحث موجه‌دانستن اعتقادات، مفهوم عقلانیت دیده می‌شود. یعنی وقتی می‌گوییم این باور موجه است، منظورمان این است که با ملاکهای عقل قابل توجیه است. حال باید پرسید عقل از چه روشی برای شناخت یک اعتقاد استفاده می‌کند. آیا از قیاس استفاده می‌کند یا از استدلال و یا از استنتاج؟

اگر نشان دادیم که اعتقاد دینی ما با اعتقادات پذیرفته شده سازگاری و هماهنگی دارد، این نوعی دفاع عقلی از دین است. یکی از فیلسوفان آمریکا معتقد است که اعتقاد ما وقتی عقلی می‌شود که قوه عقل ما درست کار کند. درست کار کردن یعنی اینکه همانطور که خداوند می‌خواهد، کار کند. این فیلسوف (پلتنجر) می‌گوید که خدا عقل ما را به گونه‌ای خلق کرده که ما تمایل داریم وجود خدا را بپذیریم پس وقتی ما بدون هیچ دلیلی به خدا اعتقاد پیدا می‌کنیم، ما می‌دانیم که این اعتقاد بی‌دلیل در ما ظاهر نشده. این را خدا خواسته است. این یک توانایی عقلی است که خدا به ما داده. برخی می‌گویند این نظریه خیلی افراطی است. ما می‌خواستیم از دین یا توجه به عقل دفاع کنیم ولی حالا باید از عقل یا توجه به دین دفاع کنیم. خود «پلتنجر» می‌گوید: «من نمی‌توانم اثبات کنم که اعتقادات دینی ما مطلقاً معقولند ولی می‌توانم نشان بدهم که اگر اعتقادات دینی ما درست است، پس معقول هستند و اگر معقول هستند، پس درست هم هستند». در هر صورت این هم نوعی دفاع از دین است. ولی به طور کلی، روش ما به نوع دفاع و هدف دفاع ما بستگی دارد. ما

۹۶



برای چه و برای که می‌خواهیم دفاع کنیم؟ گاهی خود شخص تردید دارد که آیا درباره دین و اعتقادات درست فکر می‌کند یا خیر؟ وقتی مشاجره درونی است، نیازی نیست که از صفر شروع کنیم و همه چیز را اثبات کنیم. ما اگر خدا را بپذیرفته باشیم و در وجود او شک نداشته باشیم، روش «پلتنجر» کارساز است ولی گاهی شک ما جدی‌تر است و ما ممکن است بگوییم نمی‌دانم خدا وجود دارد یا خیر و یا اگر چه من به وجود او اعتقاد دارم، نمی‌دانم که این اعتقادات معقول یا نامعقولند. شق دیگری هم هست و آن این که، کسی می‌گوید من درصدد بطلان اعتقادات شما نیستم، چون شما بنا بر ماهیت اعتقادات خود نمی‌توانید عقل سالمی داشته باشید. این حرف خیلی تند است ولی دفاعیات پلتنجر در اینجا کارساز است. فیلسوفانی بودند که گفتند اعتقادات شما اساساً بوج است و اصلاً «شما توی باغ نیستید». پلتنجر و هم‌فکران او گفتند که شاید ما نتوانیم اعتقادات خود را اثبات کنیم ولی می‌توانیم ثابت کنیم که دیوانه نیستیم.

پوزیتیویستها ادعا کردند که هر گونه اعتقادی به ما بعدالطبیعه بوج است. گفتند بوج است و نه نادرست و این خیلی بدتر است. گفتند قضایای مربوط به اعتقادات نه صادقند و نه کاذب بلکه نامعقولند. پس نمی‌توانیم درباره آنها به‌طور عقلانی بحث کنیم. حال سؤال این است که مگر تصور آنها از عقل چه بود که چنین می‌گفتند؟ من در اینجا به این بحث نمی‌پردازم چون دوره پوزیتیویسم به سر آمده. اگر چه این «بدر» ازین رفته‌اما بچه‌ها و نوه و نتیجه‌هایش زنده‌اند که مهمترین آنها رئالیسم علمی است. الان اساسی‌ترین چالش برای متکلمین این است که ما با ملاکهای علمی جدید چه کنیم؟ به نظر من اگر ما بگوییم که برهانی منطقی و بدون اشکال داریم به این مضمون که سلسله ممکن الوجودها باید به واجب‌الوجود برسد، شاید حرف آخر را زده باشیم. من فکر می‌کنم این استدلال از منظری بدون خدشه است. البته شاید آنها به دور و تسلسل اعتقادی نداشته باشند و یا شاید آنها منطق قدیم را نپذیرند. در این صورت خواهیم دید که دو الگوی عقلی در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند. چیزی که آنها حجت می‌دانند، علوم جدید و روشهای آن است. در این صورت چه باید کرد؟ ممکن است روش دیالکتیک مفید باشد و هنوز جای امیدواری هست. یعنی ما می‌توانیم از دین دفاع کنیم در شرایطی که طرف مقابل ملاکهای عقلی ما را نمی‌پذیرد ولی آیا چنین امری امکان‌پذیر است؟ بله ممکن است. چون ما می‌توانیم به آنها بگوییم که باشد، ما ملاکهای خود را به‌کنار می‌گذاریم و می‌خواهیم براساس ملاکهای شما داوری کنیم. برخی از فیلسوفان دین و متکلمین امروز مشغول همین کار هستند. هر چند که کاری خطرناک و دشوار است، زیرا با این کار، ناگاهانه مفهوم عقل جدید را تأیید می‌کنیم. ما سرگرم نشان دادن این مسأله می‌شویم که اعتقادات دینی ما براساس ملاک دیگران درست است و سرانجام از یاد می‌بریم که ما تصور دیگری از عقل داشتیم. به عقیده من این یک خطر است چون مفهوم عقل در نزد ما بهتر است.

بدون تردید، اساسی‌ترین راه دفاع از دین، دیدگاهی است که در علوم جدید یافت می‌شود. باید دید آیا دین یا آن سازگاری دارد



مفاهیم جدید با مفاهیم دینی و حتی با مفاهیم ارسطویی متفاوت است.

در گذشته مسلمانان کاری بزرگ در فلسفه انجام دادند. آنها با توجه به اعتقادات دینی خود و با توجه به علوم روز و فلسفه ارسطویی، نظام تازه‌ای بنا کردند. این نظام کامل و شامل بود. الان اگر ما می‌خواهیم به تعارض عقل و دین پایان بدهیم، باید یک چنین کاری انجام دهیم. بعضی از فیلسوفان مسیحی قدمهایی در این جهت برداشتند ولی خیلی زود سرکوب شدند. برخی هم معتقدند که این کار امکان پذیر نیست. اصلاً اعتقادی هست که می‌گوید دیگر یک جهان بینی منسجم هیچ کس نمی‌تواند به وجود آورد. این از اصول پست مدرنیسم است. استدلالشان هم این است که علوم و فلسفه بسیار تخصصی شده و امکان ارائه یک جهان بینی کل نگر وجود ندارد، ولی وقتی ما می‌توانیم درباره جسم انسان این همه تخصص به دست آوریم و این همه اطلاعات کسب کنیم، چطور نمی‌توانیم در مورد عقل انسان به یک دیدگاه کلی برسیم؟ من هنوز امیدوارم که بتوانیم دستگامی به وجود آوریم که هم اعتقادات دینی ما را تأیید کند و هم علوم جدید را بپذیرد، و این یک کار بزرگ است، ولی فرض کنیم که چنین مفهوم شاملی از عقل نمی‌توانیم داشته باشیم. آیا باید بگوییم، نمی‌توانیم عقلاً از دین دفاع کنیم؟ به نظر من چنین نیست. چون اگر فرضاً نظریه پست مدرنیسم را بپذیریم و بگوییم که مفهوم عقل مشرک نداریم. اشکالی ندارد که بگوییم دین هم برای خودش مفهوم عقلی جداگانه‌ای دارد. اگر فیزیکی و پزشکی عقلی ویژه خود دارند، دین هم عقل ویژه خود را دارد. پس باید گفت در این صورت ما می‌توانیم خیلی خوب از دین دفاع کنیم.

در عقل عملی هم، نظریه‌ها متفاوت هستند. مثلاً کانت، هیوم و ارسطو، هر کدام نظریه خاص خود را دارند، ولی هیچ کس نمی‌گوید که به بن بست رسیدیم. چون نمی‌توانیم بین آنها قضاوت کنیم. در دیدگاه هیومی، اعتقادات ما معقولانه نیست، ولی نیازی نیست که ما ملاکهای هیوم را مدنظر داشته باشیم. ما می‌توانیم نشان دهیم ملاکهای عقلی، عملی در هر جا قلمرو خود را دارد ولی ما می‌خواهیم نوع انتزاعی تری بسازیم.

پس به طور کلی وقتی ما از عقل و دین بحث می‌کنیم، باید ابتدا در پی این باشیم که عقل چی هست و آیا دین با آن سازگار هست یا نیست، چون اختلاف نظرات درباره عقل بسیار زیاد است. دیگر اینکه این اختلافات نباید ما را به تسبیت‌گرایی هدایت کند. ما ملاکهایی برای قضاوت داریم. علاوه بر این باید بدانیم که مهمترین شبهات در خصوص دین، از محدوده علوم جدید است. پس باید جوابی که پیدا می‌شود، مبتنی بر این باشد که عقل علوم جدید محدودیت دارد و ما به عقل شاملتری نیاز داریم. نهایتاً اینکه اگر حتی عقل شاملی یافت نشد، به عقیده من جای ناامیدی نیست چون ما می‌توانیم مبدأ و مبنای زندگی و حق را بر اساس اعتقادات دینی مشخص کنیم.

تجربہ شدہ سخنانِ دکتر محمد ذکریاویں در جمع محققانِ دفتر تبلیغات اسلامی خراسان



یا ندارد و اگر دارد، تا چه حد است و در جایی که تناقض دارند، چه باید بکنیم؟ آیا باید بگوییم علوم جدید هر چه می‌خواهند بگویند ما در راه حقیقت هستیم؟ یا اینکه باید اعتقادات دینی را بر اساس معیارهای جدید بازنگری کنیم؟

از اول، وقتی درگیر این کار می‌شویم، فهم ما از عقل عوض می‌شود. قرآن درباره تعقل و اندیشیدن بسیار گفته است، منتهی مفهوم این عقلانیت با عقلانیت ارسطویی متفاوت است. پس چه باید بکنیم؟ باید به عقل ارسطویی توجه کنیم ولی بدانیم که با مفهوم عقل در قرآن متفاوت است. شاید وجوه مشترک هم داشته باشند ولی کاملاً یکی نیستند. در مورد علوم جدید هم باید همین کار را کرد. یعنی در وقت مطالعه این علوم توجه کنیم که